



## تأمین امنیت و درمان

پس از آن، بلافاصله مسئولیت امنیت شهر اهر را به نیروی انتظامی و به خاطر گستردگی پایگاه‌ها، مسئولیت کل روستاها را به سپاه و بسیج دادم. کوچک‌ترین سرقتی در شهر ما اتفاق نیفتاد. از روستاها هم گزارشی ندیدم که مثلاً احشام دزدیده‌اند یا وسایلی را برده‌اند. استفاده از ظرفیت بسیجی‌ها، تجربه‌ای نو بود که در آنجا برای اولین بار اجرا کردیم. اگر جمعیت یک روستا هم کم بود، از ظرفیت بسیج روستای همسایه کمک می‌گرفتیم. حتی در توزیع وسایل و امکانات هم هیچ‌گونه مشکلی پیش نیامد؛ ولی در جاهای دیگر، بزرگ‌ترین مشکل، همین بود. گاهی خودروی حامل امکانات نمی‌توانست به شهر برسد. در نزدیکی شهر، بار آن را برمی‌داشتند و می‌بردند. گاهی خود تریلی را به طرف روستایشان می‌بردند و اجازه نمی‌دادند تا محموله به محل دیو برسد و با دقت و برنامه مشخص توزیع بشود.

مردم در مسیرهای مواصلاتی جلوی تریلی را می‌گرفتند. بعضاً سنگ می‌گذاشتند و متوقف‌اش می‌کردند و می‌گفتند: «در روستای ما همه چیز از بین رفته است. محموله‌ات را بیاور و آنجا خالی کن.» در حالی که شاید آن روستا، از اولویت‌های چندم امدادگران بود؛ اما در حوزه استحفاظی ما، در جاده اصلی، از آنجایی که راهمان شروع می‌شد تا خود شهر، نیرو مستقر بود؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌توانست به کامیون حامل بار تعدی کند و جلوی آن را بگیرد. حضور بسیجی‌ها، اجازه وقوع چنین اتفاقاتی را نمی‌داد.

بیمارستان اهر را هم کاملاً فرقی کردیم؛ هیچ نیرویی اجازه رفتن نداشت. تلاش کردیم تا پزشکان و کادر پرستاری را هم زودتر پیدا کنیم و بیاوریم. خود بیمارستان هم آسیب دیده بود؛ ما در بیرون طبابت می‌کردیم. البته بیمارستان هم چند سال قبل از زلزله احداث شده بود؛ طبقه دوم